

تیماری موسی متی مذکور است که تا آن مثل و کاریگر وارون شده هرگاه صاحبان انگریز و خلوت مبارک  
حاضر در باجهانها میشوند توپهای خلوت مبارک را بقدر دانی تمام می بینند و تعریف با می کنند و راگ  
مالاییکه در مکان عقب خلوت مبارک است و هزار رنگ تماشای عجیب و غریب نظری آرد آن نیز  
اگر چه بیک لک روپی و یک شرفی بوزن هزار توله طلا از شخصی انگریز دیگر معرفت موسی متی بخریسه  
سرکار درآمده اما حال تیماری شکست و بخت آن مختصر بر دستکاری مشارالیه است شمالی عرضاً  
تا با سپانچ توپ سازی که از قبیل شهرت کرده چهاونی حسین ساگر است به خانه متصل خانه بخانه از  
ماژ و ازیان و گوسانیان و بقالان و افغانان خوش بشس سوداگران حاصل و ملازمان سرکار نیز  
و سوداگران اطراف و جوانب بلده و دیگر بلاد و غیره آباد است آنقدر که از یک دوکان ماروازی  
مثلاً ایون یا نبات و غیره یک قسم جنس یک لک روپی به دست می آید پس حال ششیا دیگر و دیگر  
دیگر و بقالان دیگر بقیاس فرزانه دریافت باید کرد اما کاروان بگیم بازار که مشهور است عبارت از  
چهاونی سوداگران دیگر بلاد که اسپان ولایت و کاتیبواژ و کت و غیره آورده فرودگاه نموده  
تا فرخت اسپان و شتران در آن مقام که زمین مسطح متصل و یانه موسی پوسته بگیم بازار است  
در خانه های علفی یعنی پیرمانده بازروانه اوطان خویش میشوند و سوداگران میلان نیز به همین طور  
تا آن خانها گاهی خالی میمانند که آمد و رفت سوداگران همواره باریست معتمد سابق میلان بزرگ  
قابل کاری از ملک و بنا سری که بهترین مقام است سوداگران می آورند و لقبیت گران تا پنجاه  
روپیشش هزار روپی بلکه تا ده هزار روپی هم اگر باشند وصولت بزرگتر میبوده می فرودختند  
که علی العموم فی دست یک هزار روپی قیمت مغزری و بر خوب صورتی افزایش قیمت میگرد و درینولا  
خواهش فنیل سچه بسیار است لهذا از مقام بندر سیلان و طیار و کیده و غیره فنیل سچه می آرند  
ومی فرودختند نوبت با نی رسید که قیمت فنیل سچه تا یکصد روپی رسیده و تا پنجاه شتا به هم می آرند

در خانه هزاری و بازاری بجای اسپان فیل بیچانند پیرا امیران و صاحب مقدر و پیکر و پیکر شده  
 و در سنده سنده بازار و پیش شکاری که سوداگران و در عهد حضرت عفرانما بی که در عهد بازار بقیت  
 کیمزار و پیر و حرم پانصد رو پیه مقرب و دو لیل هزار دستان ولایتی نیز بغیر کیمزار و پیه لغیر  
 غیر سیدورین ایام بازار بیکصد و چرخ پنجاه رو پیه و بلبل به و عد رو پیه به آرز و میفر و شنده کیفیت  
 ابتدای آبادی بگیم بازار اینک پیش از ورود بندگان الهی حضرت عفرانما بازار قلندر حضرت  
 قده بنیاد حضرت عمره بگیم صاحب موجود معفوره که میدان وسیع بغیر خانمان بود طح بازار از اختراع عایا  
 و برای اراغول و اوده شروع آبادی و تیاری و دکاکین و مکانها فرمودند چون راستی و درستی  
 و رعایا پروری و پر وخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم معامله و رعایای ذمیفه و حرم  
 هزاری و بازاری پیشین و پدشاب ادنی و علی بند و سلمان مجموع حاضر گشته بتیمیر مکانات خود و بزرگ  
 پر وختند مگلی بر بنطور گذشت الحان بگیم بازار لکونسی ماژ و اژ شده زن و بچه های خود ماژ و اژ ایاز  
 همراز وطن خود طلبیده و در بنجا مشا و بیامیکت معاملات بلده همراز لکهار رو پیه در بگیم بازار میشود  
 کارروالی تعلق از آن سرکار به وقت ضرورت بگیم بازار است مهاجران کز و اژ پتی نیز موجود اند  
 هر کس بر جا که خوابنده مندی تا کز و اژ رو پیه کتا بند و از آن بهر جا سئ که خواهد بگیرد و ...

سلطه بندی پیر و پیکر شده ۱۲ در روز و در وقت شب است از ساری صکر کند کشتا باشد ۱۲

## ذکر گوسایان بگیم بازار کانگیر

بالای چو بار موسی عمارت بنا کرده میباشد و معاملات لکهار رو پیه از خلیل منیاید خصوص تعلق از آن  
 سرکار مریوط بنشار الیاز و نیز با دوست و آن ندیشته معامله میکند همواره حاضر در پار حضرت است  
 کارروالی لکهار رو پیه سرکار میکند ذکر بلد یو کیر ساکن چکوپا محال جاگیر امیر کبیر انانجا وار و بلده  
 حیدرآباد شده در چهاونی اندر بیت فرود آمده چون بلاقات رجبه و عمل مهاراجه بهادر رسیده

بسیار پسند فرما کر دیده همواره مورد انطاف نشست و با خست زیجا روانی امور است تعلق از آن دیوانی  
منو و نامور گردید تعلق از آن لکھارو پرتو سلان با و دارند جوان سن ذوق قدر است عزم سپهر گری و  
با سپاسیان و حسن از آن سلوکها نمود و خوشوقت میماند رفیق برود سخاوت هم دارد و

سوار گری گرجنت

از قریب ساکن بازار مذکور است و معاملات هم شریک است خوش خلق و مروت در غیر خیرات نیز مقبول  
کمی ندارد و مکان بحسب تیار کرده در یک بازار بسیار و همواره در پوچا معروف آدم بسیار مقبول است

لکھنوی گری

از قلعه کلیانی وارد حیدرآباد شد و از طرف جویبار موسی عمارت بلند اجداث در آورده همواره  
باجرای کار تعلق از آن سرکار نیز در محال است و مستی محال است و از آنجا که با استقواب شایسته نیز  
آنچنان ظهور آمد که گاهی از سرکار برای طلب لکھارو پیدا افتاد از آن عین همیشه بود حساب قرار  
خود حاضر در باشد و میرساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار در روز و عزم سپهر گری  
را هم بدرجه کمال رسانیده صاحب عروت با مرد دیوان مالوت معینا قریب پنجاه گوسا من در یک  
بازار بکار معاملات لکھارو پیدا تعلق از آن سرکار و معنی خود و با تعلق از آن محال است و بفر و خست  
پشیمند بافت کشمیر و امرتسر و پارچه بافت نبارس از جمیع اقسام سوکنیاب با و نیز به سوداگری  
اسپان و فیلان و داد و ستد قدری معروف کار و بار خویش از نظر الطول کلام آنها بسیار  
مشهور اند بر اینها گفتا نموده نام آنها تجرید و آوردم

پستنی گری

در سنه یکتر و دو صد و پنجاه و چهار یک چون فیما بین مہاراجہ بہادر و پورکل سبیر سو دھراجی  
بمقتضات ہتھا دلک روپیہ ہم رسیدہ بود بہادر معز را بی تمہیدہ شارا لیاہ استقواب طالب الدوا

حسن خلقینان بهادر کونوال خان اسماعیل ولایتی را که ملازم بهادر موصوف بود و کار پروازی بعضی مقدمات  
 نزد بهادر موصوف مهور بود به بندر بمبئی فرستاده سیاحت مذکور را طلبید وقتی بملازمست رسید  
 بسیار پسند خاطر داشت برای فرودنش کوئچی سیاحتی که برای یکصد روپیه ماهوار مقرر کرده فرود آورده  
 باجری امورات مهاراجه بهادر موصوف همگشت بیسی بهادر معز شرف باریابی حضور پر نور نیز شرف  
 گردیده سرفراز و ممتاز و بهای شد عجب آدم صاحب حوصله انجیکه مقدمات مناسب برای تنباهی  
 خلقت و جریافع نمود و سا بهو کاران بگیم بازار و غیره در انداخته بودند و دستور العمل ساخته آن نیک  
 طینت بهر ظلم و تم مغبیه اینها را بر او داده ششتر استی و دستنی علی الزعم پونیل لامل آورده  
 نام نیک خویش پر آوازه ساخت و از رسانیدن عوض بخت لک روپیه بخواه پلان انگریزی  
 ملازم سرکار و اخراجات دیگر ماههای مهاراجه بهادر چنان بستی بپرسانید انالشان بی بیچو به  
 رسید به موجب خوشنودی مزاج گشت در نیوا کوئچی سیاحتی بطور البقیه شانه زده هزار  
 روپیه مع باغ و زمین بسیار خریدار کرده کوئچی دیگر بخرج بسیار بنا نهاده تیار ساخت که قابل سر تماشا  
 است و نیز کوئچی بزرگ تر دیگر متصل سانچو توپ و نزدیک تر کوئچی محمود نواز خان بسیار عمده  
 با کار عجیب و غریب نقاشی و غیره بوست سخن و سنج و چاه کلان و چپ و چپوتره و لکشاک  
 از بالای آن تماشای مکانات بلده و صحای اطراف و جوانب است بخرج هزار روپیه تعمیر نموده  
 مع برادران و خویشان و متوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب و هوا نهایت دست  
 و خود بیات نیکذات قدر دانی نجبا بسیار میکنند لکن لکنها روپیه سرکار باریاب حضور پر نور است  
 و زاین را وکیل سیاحت مذکور و مختار کار و بار و پاره نهایت نوی حوصله است کارهای سرکار  
 بدانی خود برابر داشته برمی آرد که مورد تحسین و آفرین خلقت و مهاراجه بهادر است و با آنیمه  
 و انانی صاحب احسلاق و سلوک با مرد آ و میان است

## پورنخل سیٹھ

پس همانند ام سیٹھ است او از مدت دراز دولت سرکار عالی معامله داد و ستد لکو کمار پو پی نمود  
 بمقدور فایز گردید که دوکانهای ایشان در سر بر ریاست هندوستان موجود اند که بر جا هندوی  
 لکهار پو پی منظور باشد از دوکان سیٹھ مذکور ہم میر س چندی از عدم توجه بهما راجه بهادرستان  
 نشین شد باز مورد الطاف حضور پر نور گردید که خود بدولت و اقبال را برای ملاحظه سیر و تماشای  
 باغ نواح ایش خود که متصل آصف نگر سیر گاه سرکار مود دیول بجال راستگی اشجار و انهار ساخته  
 و پرده استندغای قدوم بیست لزوم بالمحاج و عابز بی نمود آنحضرت نظر افزایش آبر و عزت  
 اور و نفع افزا شد و سر فرزند و سر بلن گردانید و او نیز لایق شانمانه معمولی از تباری چو نوزده یک  
 لک و بیست و پنج هزار روپیہ نقد و جوهر اعلی و قیمتی عمدہ و دیگر اشیاء بری و بحری ادا یافتہ کنه او را  
 نذر خدمت و انباشت گذرانید و نظر مقبول خداوندی گشت لهذا از سر بندہ نوازی ہمہ نذر  
 در چہ پذیرائی در آید و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الماس عمدہ از دست مبارک  
 بالطاف خدمت و انباشت مذکور عنایت فرمود سر عزتیش بلایا به آسمان اعتبار و تفاخر رسانیدند  
 الغرض سیٹھ مذکور شبانه روز در پرستش اوقات خود یعنی پوجا و دان مصروف است آدم سیر فکر  
 مال ندیش با مروت با ہمہ دوستی دارد و تا یک پاس روز بر آمدہ در پوجا میگذارد درین ایام نذر  
 او دیگر هیچکس از قوم ماژواٹیان با نمقدور کرٹو و اٹی بلکہ زیادہ از کرٹو و غیر واحدی نیست  
 قریب ده ہزار کس نامور بکار عموزند کہ ساہوکاری میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار اعلیٰ  
 لکهار پو پی دارند و انہا کہ در بلکہ و بیکم بازار وغیرہ دوکانداری میکنند از ہزار تا کم نخواہند بود  
 زن و مرد بچہ و بزرگ بل ماژواٹ کہ مشغول دوکانداری اند چہ در بلکہ و چہ بتقیم ساحل آن طرف  
 رود موسی و چہ در دیگر بلاد و قصبات و قریات دکن کہ اینها خارج از حساب و شمار اند . . .

## سیطه پید احمد ولد محمد دم سیطه

در وقت غفرتاها بخت مستغفر منزل معالما لکهار پویه در دیوانی سرکار علی الخصوص باراجه  
 خوشحال چند بهادریست و این دو ششده بی بی با و در ابتدا کثیره معاملات مہاراجہ بہادر شمول گشت  
 و بہات ایشان در اوان واقفای ایشان معالما کردہ کار روانی لکھا پویہ ہینود و در میان  
 پنج باور سرگردہ ہای سایموان میگم باز کہ شہور پنج ہینہ در نہایت مشہور و نامور بود چون  
 وقت ہر دو رسید لیکجا جابت گفتہ و دامت حیات نمود اما سید احمد سیطہ ولد مرحوم مذکور  
 از آنجا کہ از بہر و شعور بل طبیعت ہنر سپہ بگری بسیار داشت ہوارہ و صحبت افتنانان ہمدوی  
 اوقات خویش بسر بردہ اوضاع و اطوار و حرکات اینہا بدو ششہ شہم شکل اینہا گردید کہ ہر تفاوت  
 ہینا بین نامہ و قریب پنجاہ ہشت کس از قوم افغانان مذکور بہر ہای ہینہ ار و قریب یکصد نفر  
 اندروب ولایتی و دولہ و دیگر جوانان رومی و دکنی و ہندی و دو چو پار و چہار گٹریالچی و بہر کارہا  
 نو کرد ششہ با سباب جسار و امارت در آمد و ہفت اس ہان ہش تبت و دو زنجیر فیل و  
 ہویان و غیرہ نیز ملازم گرفتہ منتظر سرفرازی ہینہ با بہر ہای خویش از نزد مہاراجہ بہادر گشت و ہی  
 مومورہ بکار برد تا اینکہ اینقدر صورت پذیر شدہ و شمارہ بسیار عاید حال گردید اما چارہ تسکات  
 نہاک روپیہ ہنر پذیر خویش موسور امر او سرداران و مہاجنان و ساہوکاران و غیرہ کہ بیاس  
 مروت و خاطر ہای ایشان کما حقہ بعضی وصول نہی آمد ہشتاد ہزار روپیہ نقد نزد مہاراجہ بہادر  
 فروختہ بہر بار بطرف ساختہ با معر و چند از رفیقان و شاگرد پیشہ و دو اب ارادہ بڑودہ  
 کردہ در کوشی اسپن جی سیطہ فرود آمد بعد از ان از ششہ راجہ چند لعل مہاراجہ بہادر و ہفت  
 سیطہ نامی دیگر فتح عزیزیت نمودہ شاہی کتذانی خود با جدیتہ فاضی محمد عزیز اللہ خزینہ دار سرکار کپنی

که از مدت تقریباً یافته بود و عمل آورده اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسر میبرد و بنیر مسالما و داد و ستد  
 خوشباش زنده دل آدم خلیق صاحب مروت بخیب دان قدر شناس اول کمال تاریخ دان  
 قابل غلبت فازی خوب دارد و جمیع منفات نجات موصوف و تمامی کمالات مربوط سوای اینها  
 سیئه های مسلمان دیگریم بازار بسیار معمور کار و بار فرزندت غله و غیره اند و عمارات بلند ساخته  
 میمانند ذکر آنها طول کلام است و پس

## ذکر ساهون کاروان متصل قلعه محمد نگر گوکنده

پوشیده نماند کاروان از بلده حیدرآباد نیم کرده از دروازه چل سمت مغرب پیوسته بستند پوره  
 ما بین بلده مذکور و قلعه مسطور قلعه است یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازه بزرگ مقام بود  
 ساهون بجز اتنی از وقت و عمر سلاطین تان قطبشایه درین احوال هم ساهوکاران عمره و دیگر مقدر  
 که تعلیم می آید بود و باش و شسته عمارات لکهار و پیو با صراث در آورده با مورات سرکار معمور  
 و بکار داد و ستد و تعلقه های لکهار و پیو مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از ساکنان  
 و عربان و جوانان با قریب پانصد جوان بنشین اند که در پیشبازی و خبرداری سر موقوفه نامه

## تنگی واس

وقتی که کوئی داد و ستد یا صاحب جاری بود سیئه مذکور شرکین غالب بوده تمامی مورات  
 مختار شده برآمد کاری اول مسالما میبود و چون مسالما کوئی مذکور موقوف گردید و با اتفاق  
 و زمین صاحبانگیز تعلقه است لک رو پیو سرکار کارها میکند و بیج زن داس در عهد حضرت  
 مغفرت منزل با مقصود عاصی محرر اوراق مسالما لک رو پیو از خریدی جواهر و نقد و شمشیر باب

با بعضی با جنگ بهادر کوه و رشادی سپهر کلانش میر میر علیخان نموده بود و مدتی سرانجام کارخانه  
 بهادر کوه نموده بعد از آن وقتاً دست از معاملات هر جا کشیده از نو اختیار کرد و در سپهر ایشان  
 به دره حاضر در پار بکارهای مہاراجہ بہادر محمود چندی بر سر کوٹھی خانگی مہاراجہ بہادر محمود بودند  
 سچینہ مذکور بسیار آدم معقول اگر موافق مزاج مییافت معاملہ میکرد و گرنہ دست کشیدہ میسار و  
 دین و لالطرف بنارس وغیرہ معاہدہای ہندوان فرستہ است

### ہاگرد اسط

برادر کشن داس سیٹھہ نے او بہت با مورت کوٹھی میڈیٹہ پالہ صاحب و تعلق داری لکھنؤ و پیر کار و لکھنؤ  
 محمود کار و بار معاملہ شدہ مورثین و آفرین سرکار گرویدہ و در وقت خود قسینہ بازار قدیم کاروان را کہ  
 بروز و ہولینہ کی مولی فیما بین سالنسان بالا بازار و پائین بازار کہ ہرسال مشی و دین قسینہ  
 خانہ جنگی از طرفین شدہ مردم بسیار زخمی شدہ اکثر میمیر وند و خونریزی معمول بود کہ از ان نجسات  
 نییافتند تمام سال مردم بیستیندیگر سال آئندہ و پیشین سیداشتنہ سیٹھہ مذکور بلا طفت بمقیان بر دو بازار  
 را کہ مفسدانی و سبانی بہین قسینہ بودند بخانہ خود طلبیدہ آہین بہین نہانیدہ و دوشالہ دادہ قسین  
 نمود و دستاویز طرفین ہوا ہر معتہ ان گرفتہ کہ دیگر از طرفین گاہی بوقوع نمی آید چنانچہ اسحال  
 بالکلینا زعت موقوفست کاری کردہ است کہ اہل کاروان از موت لابی ہرسال محفوظا و مشکورانہ  
 اسبٹھہ ہر پیرس نیز کمال مردت و آذیت بکار خلا بق مصروفست و تقریبات با پاب حضور پر نور میگذرد

### جکنا سیٹھہ

و دادا و اوان کشن سیٹھہ او ہم بطریقہ دیگر سیٹھہ ہا شریک معاملات سرکار و حمیداران وغیرہ بودہ قسنا  
 نمود بسیار آدم نیک ذات شتین بود و در عمد دیوانی میر عالم بہادر پامورت خریدی جواہر عمدہ در سرکار



هنگام رونق افزای حضرت منقرت منزل در باره دری میر صاحب موصوف سیطه را در کشتن بخت کالی بود  
 و مورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون هنگام وداع رسید لبالم دیگر شافت اگر چه  
 پیشتر نیز مهور کار خود است اما سیطه جگنا تیره و اما دشس برسانی نقل رسای خویشین با مورات در باره پرت  
 مشهور گردید و کار و بار سرکار از معاملات تعلقات و داد و ستد بقا قدران و خرید و فروخت جوهر  
 و سرکار و هم در دیوانی که هر روز کار است مهور کار است آدم خوش مزاج جوان سال عیاشین هم مهور  
 نیکذات و تقویات مهوری باریاب حضور پر نور

## سیطه گهنا نچه داس

زیره کیشودن بزرگان از عهد حضرت منقرت تاب از شاهجهان آباد آمدیم کاروان گشت کیشودن  
 در عهد حضرت غفر اناب کارهای نمایان نمود که تا حال فیصله معاملات قومیت در خانه ایشان میشود  
 بوقت پیشکاری راجه اجندر که مهور را و مشاوره خلیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیطه کیشودن  
 مذکور بذات نیکذات که تا الان مشهور است معند سیطه رگهنا تیره داس به صورت با مورات سرکار  
 سمور و در تقدرات برادری نشاء کارهای لایق که برای ای ایشان منظور کرده و مه است عمل می کنند  
 در خیر و خیرات و پو جا همواره صرف و با مرد آدمیان بتراتی خاندان خود مسلوک عمرگی قوم به چهره  
 ظان بهر جمیع صفات خاندانی موصوف است

## سیطه بهر جنبه

بزرگان سیطه مذکور به نیکذات و صاحب مروت و سلوک بوده کارهای شایسته در سرکار عمل آورده  
 مورد الطاف شده اند اما سیطه بهر جنبه خود بذات آدم با مروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاشین  
 در مروتی موافق خاندان خویش است با آنکه آدم با مروت بهر جنبه ای بودی کرده با مرد آدمیان نجیب

صحبت بسیار در سرکار و در دیوانی و نزد صاحب ملات هزار بار پیوسته و در خریدی جواهر نزد بعضی  
 امیران بتمیز کلیت مرد با مزه خوش اختلاط بذات نیکذات است سوای اینها دیگر صاحبان و عیالهای  
 که بقلم آمد در کاروان بسیار اندک تمامی کاروان از ساپهوان و میقه و رابل معامله مملو و آباد است  
 اختصاراً بر چند کسر اقسام احوال نمودم

### ذکر سردسرایان علم موسیقی ملازمان سرکار و غیره

در عهد حضرت غفرانآب سردسرایان علم موسیقی استادان کامل اکثر از هندوستان آمده ملازم  
 سرکار دولتیار گردیدند و نیز اهل دکن نام آورشته مشهور آفاق شدند از آنجا غلام رسول  
 و غلام مهدی است که کنکر نپور و چوست صاحب و بڑا صاحب نیز میگفتند و کیت و دهریت  
 ساری غلام رسول فرد فرید روزگار فن خویش بود و غلام مهدی عرف کنکر اگرچه کیت و دهریت سرائی  
 استاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرائی و ترانه خوانی پیش از بختیای عهد بود و تولد ایشان  
 در گاشن آباد میدک است از قوم شیخ زاد بودند میخان نامی استادی نظیر درانندای جلوس  
 سیر بودکن حضرت غفرانآب میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی نورالدین مرقده دار و تپیدر آباد  
 از وارانمخلافه شاهجهان آباد گردید و در محل ایشان فرود آمد از بسکه صحبت شبانه روز بطور می آمد  
 ایشان بندوق و شوق خود شاگردی قبول کرده بهره کامل برداشتن تا اینکه همین علم سبب مناس  
 ایشان گردید و پونا نزد ورا و بالاجی والی پونا بدریا به لیکر پار پانصد روپیه نوکر شده مدتی بسر بردند  
 و در ناپور نزد جالوجی بهوسله والی آنجا نیز بهین دریا به ملازم گشتند و در سرکار دولتیار حضرت  
 غفرانآب اگرچه بنوکر میباشند اما در هر مجرای پنج هزار روپیه انعام بی یافت که معمول ایشان بود  
 و چهار خشتن عیدین و سالگره و نوروز بجز آن شرف اندوز میگردیدند و در اورنگ آباد

و گاہ قلیخان سالار جنگ ناظم بلدہ مذکور و درازمذکر با قومی جنگ بر شتاوست ما و جلدہ البسر بردہ  
 انعامات ہزارا روپیہ یافتہ اندہ استاوان علم موسیقی ہر دورا نایک کن نامیدہ سوای این در علم  
 فارسی و اشعار ہندی و نیز اندازی و خوشنویسی ہم مہارت تمام ہشتند و در زبان دانی بیج وغیرہ  
 اوستاد بودند ترانہ با و خیال ہا کبت و دہرت ہا و ہولیا و سنت ہا می ایشان تا حال مشہور  
 آفاق و طوا ایقان و نوالان اکثری سربندہ پنجہ ناصی یاد ہست بقلم آورد کہ چاروہاں در مکان  
 عاصی فرود آمدہ بودند شبانہ روز بود

### ترانہ در سر راز و نیاز روح بقالب

در تن در تن آگہ و در تن نور آید و دیگر ڈر و تار یک ہیو ہر سودہ کیونتب نا حکم و بہت تن در در آید ہوا  
 روح پاک در تن در بند زنا و زنا و لک و مین ڈر و دریا دریافت و در م دیدن نظر پر چہ کہو آدر در پایو ہوا  
 درین درنا و زنا و در ظاہر باطن بیدرت قدرت بدرت جانم تنم تنم تنم تنم من من در کا یو ہوا  
 سیوک و را و بین در دنیا اور دین آئین بہین باشند تکلمین اپنی در تنی و جی در با بیج آلمی مانیکت تیری و آید  
 سیوک تخلص غلام رسول عرف بہتر و آدین تخلص غلام مہدی کنکر ہست + + + +

### خیال بسنت با حروف فارسی

امروز فردا امروز پر سون سون پو لی ہو چیل ویکہ پیاری کیسا گلزار چین مین لالہ ناسپران کی +  
 آدین پر سون پان پر سون کرسون کہہ لاکھوتر سون منسای جی ارمان کی + پشسر  
 اوٹھ پیت کیا جنون سے خاطر نچنت کی آئی بہار کچھ ہی خبر ہے بسنت کی

امروز سردا

# ترازیہ نسبت باسنائی فارسی کہ الفاظ ہند را باسنائی فارسی ربط تمام داد

<p>تانا ویم تانا و ناری نانا و نانا و ناسم                  یڈ پینا ورنانا ورنانا ورنانا گرچہ میدانی                  تانا ویم تانا و ناری علی والی کی در نسبت بہا و تانا                  یہ بانی ہر لانا تانی                  ویم تانا و ناری ناری تانا و نانی</p>	<p>ورنم یہ کیا ہے تانا و نانا و نانا و نانا                  تو آجا جانی راگ رنگ گا وین ہم تم بلبل کلین                  سیول اور آدین کی یہ مراد آئی آئی تھی سو آئی                  ہم ترانہ وہم مہنی                  تانا ویم تانا و نانا</p>
---	---

## خیال ہندی زبان

بات بھلی ہو وہ ہی جو ب عالم ریجے عالم ریجے سن لیجے

بات بھلی ہے وہ ہی

<p>ایک نہ ریجے من من کیجے                  آدین کی تو ایک بات ہی ہے                  جان بوجہ کر جو سوندہ بند ہے                  وہ ہی جو ب عالم ریجے</p>	<p>او کی بات کوئی نہ پیجے +                  کیا رنگ کی موٹا اب ہر لیجے                  او سکے حق من کیا کیجے +                  بات بھلی ہے وہ ہی</p>
--	---

الغرض غلام ہندی عجبانسان ہانزہ بود کہ خارج از بیان است بسیار صحبت عاکی موراد ان ویر محمد علیخان  
 بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر فرزندان سید الدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید  
 عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تاجی علی و دیگر چند مجبان یعنی سیر قنبر علیخان بہادر  
 و خواجہ جیون پسر خواجہ سلطان حال سلطان یا جنگ نانب صوبہ اوزبک آباد سا لہا و در مکان عاکی

در تواریح چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلوه باورگ زنگ و شستند که رشک دیگران هم عمر  
 میگردید سبحان الله بحمده درین زمان سوای این عاصمی صدی از آنها باقی نیست و عاصمی راه برگز  
 راگ اصدی نسبت به شارا لیه پند نمی آید در سنه یک هزار و دو صد و بست و چهار هجرت انتقال نمود  
 سنش تا بهفتاد و پنج رسیده بود تا حال این علم دیگر این قسمت بنظر نه آمد در ایام جوانی بست بست  
 خدمتگار و خدمت ایشان نوکر بودند و مرثیه خوانی ایشان در روزگ آباد و حیدرآباد مشهور بود

## خوشحال خان قوال انوب تخلص

پسر کریم خان گنگا چون آوازش گریه بود به گنگا مشهور شد او از خوشحال خان نیز کز خست بود اما از راه  
 استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کتبت و بهر پت سرای گردید و به آن استادی پیوست  
 که به استادان این علم او استاد وقت دانسته گاهی به مقابله نیز درختند و همه نامی ستودند و به حکیم  
 حسن برقصانین او نمیداشت اگر چه در سرکار نوکر نبود اما در هر محراب انصاف و پیه نقد و یک دو مثال  
 از سرکار محنت میگردید راه نقابانی تا دم حیات در خانه خویش دشته از جمیع مایحتاج خبر میگرفت  
 که او استاوش بود سی خولصورت و عاشورخانه متصل خانه بان مذکوره و کمان موی بگل و عاشورخانه  
 و آبدارخانه و باغ خرد و طبع سر سه تهنه مندل زیر دهن کوه مبارک از محبتات اوست و خود هم  
 همون جا مدفون است

## دولتان پسرش غازی خان

از نام آوران هند بودند از سطوح جاه دار المہام سرکار از خطیر فرستاده طلبید با وصف بودن ابل علم  
 غلام مهدی کنکر ابیا پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در بندهم بالفعل کسی نیست به صدر پوپیه

ماهور می یافتند و خیال سزانی یکتا عسکر بودند

### میان شبو خان

اگر چه بین کار بود اما ستار نوازی را به آن وجه رسانید که از کبیرین و مهین مشتقاتش بود و ندیکه در پویه ماه باه از سر کار می یافتند اما کاتبان از شاعران هندی زبان به آنجا بوده کتب و کتب و خیال و غیره طبع خود میسر اند از سطلو باه از بند طلب نموده و در صدر پویه ماهوار ذات سوای حنیف برادرانش که در سال سواران ملازم سرکار گشته بهر ایش میبودند از سطلو باه یک بنجر فیل هم اتمام داده بود و برای خوراک شصت پویه ماهوار میدادند و از پانکی هم سرفراز بود کتب و نواز و خیال و غیره پیش بر زبان همه طوایفان رقاص بلده اند

### محمدخان برادرزاده شکرملهن

فرز و پیشل بود که درین زمان تا حال بحکیم مانند او وارد ایندیار نشدند هزار پویه ماهوار از سر کار می یافتند و بهر ای ممتاز و در خوش صدای آواز یکتای عهد توان گفت چون از قیام در دولت دولت را و سندی و بسته بود بعد سال حسب الطلب او نیز و پیش رفت

### بوعلی بخش

ساکن تخانیه مدت بست سال در سرکار ماند آواز خوش داشت نو در پویه ماهوارش بود و قانون نوازی یکتا بوده نمازی نهایت معقول باعاصی هم محله در همین سال بوطن خود رفت محمد حسن برادرزاده محمدخان مذکور درین زمان سسر و کمال است هفت پویه ماهوار

### محمد یوسف و پیشتر نماز حسین و یوکان

از و کن بودند آن زمی و در سنگ مینوخت که پسینا طرجم استاوان بود و کوه...  
ما درش بود سوتی نمان خیال خوب بسیار و پدید او بود شاکری و در شاکری  
اینها بر سائل بنابرند کما فلان خوش باش باقر علی سره نماز یکنه است و بعد و پدید او بسیارند

### پنا نقل که بنده بجاندا گویند

از و ملی آمده چون به مجرای حضور پر نور حضرت غفرانآب پیش از سفر با نخل شرف گشت روز اول  
بفت صدر و پدید انعام یافت زمین با هوایش گردید معمول حضرت غفرانآب نیز زمین بود یعنی  
انچیکه بر وز اول مجرا انعام حمت پیشه بود و دریا نیز بدون رقم مقرر میگشت درینولا از نمسه او  
باطایفه خویش حاضر در بار جاندار است

### گاندا بجاندا

از بنده بود عظم انام از پونا همراه خویش آورده صدر و پدید با هواری میافت و نقل و پشته سرائی  
کمال فن بود قطبی برادر سستی اش از و بود ک همرا پیش خوب بنازکی و درستی میگردد درینولا  
از خانان گاندا قطبی پسر و نام آن نمسه اش باشد باطایفه حاضر در بار است و پدید او با هواری

### چرا با فضل

اینها اگر چه بجاندا نیستند اما القلمای عجیب و غریب میکنند باطایفه خود چهار صدر و پدید با هواری  
اینهاست و حاضرند الهی بخش و برادر کلا نش از و بخش بر و پدید او از کلا نش بودند  
الهی بخش و خیال سرائی فرد کمال بود و همیشه در خرابات محموری نشست یکصد و پدید او با هواری  
و از و بخش با تیر است در همه برای ممتاز و صدر و پدید با هواری بسیار است کما نقل از بنده این کما

معدطایفه صدر روپیه ماہوار وارو

## محمد عظیم و براوارو

در خیال سرائی خوبا اور غزل سرائی یکتای عصر کبیر روپیه ماہوار یاد و براوریش نیز نشست روپیه ماہوار  
 بیسیا برسوا اینها دیگر تو اللان و کلاؤنتان و نقالان وغیره بسیار اندتا و از ده ہزار روپیه ماہوار  
 بیسیا بند ذکر اینها طول کلام است و انعام ہر ہر کس بقدر دریا ہوش معمول مقرر است اما از طوایف  
 رفاص ماہ تقابانی دختر اچکنور کہ بمشیرہ او ماہنتاب جی در عقد کن اولاد دار المہام سرکار  
 بودہ زنی بود کمال وجاہت و صاحب سلیقہ در علم موسیقی از استادان کامل مشق نمودہ  
 حضور از غلام محمد کنکر مذکور و خوشحال خان مذکور در قصبہ چکین با ونیر سید کہ شاگرد پنا  
 بہا مذکور رفتہ رفتہ صاحب نوبت و گہڑیال و جاگیر سیر حال و سواران بنام پسر لطفی خود از  
 سرکار حضرت غفر انکاب سرفراز گشتہ در ہر وقت کہ مجبور حضور مینود یکبار روپیه انعام بییافت  
 ہمیشہ باریاب حضور و ہوارہ ملاقات با دار المہام عصر سکر و عبت نہ تمام اگر حضرت منقر تمنزل  
 بزبان مبارک خود فرمودند کہ مانند ماہ تقابانی دیگری باین کمالات پیداشدن مشکل است  
 در علم موسیقی فرد کمال خوشنویس شاعرہ صاحب سلیقہ بسیار اگرچہ طوایفان دیگر بنوجی و اکمن جی  
 و دولت زنک و فحت بخش و ہنور و کنز و دیگران بشمار ہر صاحب مقدر ہستند اما کہ  
 تا حال با ونیر سید و حنیکہ حضرت منقر تمنزل برای شادی سوی ماہوار و والی پونا با تالیقی  
 شرف الامرا ہبا در پونا تشریف فرما شدہ بودند ماہ تقابانی نیز معدطایفہ خود با دیگر دہ طوایف  
 ہمراہ رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرائش و پیرائش حسن و لباس  
 و جواہر وغیرہ او در حیرت مانند ہر چند انعام با دادند قبول نکرد و روزی سوگران و مجلس پرنسیر



که ماه تقابانی هم نشسته بود آمده عرض کردند که اسپان بنده را اگر دیر کار میگیرند فی راس دو هزار  
 روپیه پیشش راس و وازوه هزار روپیه عنایت فرمایند و گرنه مرضی مبارک نانا پرنولیس جواب داد  
 که حساب فی راس کمیز از پانصد روپیه بگیرند و الا نه مختار اند بزند سوداگران برخاسته رفتند  
 ماه تقابانی سوداگران را نیز خود طلبیده از قلمدان خویش فرود سفید گرفته چپتی و وازوه هزار  
 روپیه بالای ساپوکار بهو نجا یعنی پونا نوشته بدست سوداگر داده گفت این ز قیمت اسپان  
 شناست بگیرند و اسپان را در زمان فرود گاه من ببندند نانا پرنولیس سرداران عمده پرسیدند  
 که ماه تقابانی شمار با اسپان چه کار و چه نسبت است جواب داد که برای مهاراج خود راجه را و زنها  
 حیونت بهادر گرفته ام که شوق بسیار دارند همه با بحیرت ماندند که چه عورت خردمند است نمک است  
 میرخل طوالیفان رقص پونا و نام آورا نجا هرگز و بمقابل ماه تقابانی نآورد و در سنه یک هزار  
 و دو صد و سی و شش حیسر عارضه و بالعالم باقی خرامید مقبره اش در وامن کوه شریف  
 نهایت سرسبز است خیرات بسیار میگرد و بالای کوه شریف پیرزالان را با بوار امیدادالان  
 مصمم الملک ابالای کوه مبارک نخته بنا نهاده موجود است و مقبره نیز بنج یک لاک روپیه  
 مع و کالین تیار ساخته ابل عرس بسیار آرام از است که مکانات نخته اند جشن جید ری بسیر دهم  
 ماه حیب به تحلف طعام لذیذ و روشنی بسیار میبود که تمامی طوالیفان رقص بلده آمده میر تقی میر  
 قوالان و کلاوتان سرود میگردند امیران و امیرزاده ها و جمندان و غیره بشوق بدعوت  
 می آمدند و لطفها بر میداشتند جواب رونقدهی و شیشه و سباب و غیره اش مال یک لاک روپیه  
 سوامی عمارات و ودات بتمام در آمد

### حسن تقابانی

مثنوی دختر ماه تقابانی است مانند مادر خویش به جمیع امور سابقه بسیار وارد و خوب در سواد دیگری نیز

لطیفه گویند شناس نخته وان پروماغ عشوه گزین با مروت صاحب قدر و سلوک بانجبا و اهل کمالان  
 گوید و زیوت ماه تقابانی ثانی بکا ازان نیاده تر است که از جعفر پر نور کارهای عمده خلق الله بجه  
 خود بر آورده خوشنودیهای خلقت میکند و بسا عمایین را از گردش روزگار بر خاک بی اعتبار  
 انداده بودند باز بر سر عجب زمین آورده بر سر مدایج بلند رسانید که مشهور آفاق است با این همه  
 خدایست نام ترحم شاعر چنان شکستگان و غریبان و عشره محرم الحرام عاشور خانه خود را از زمین داده  
 تعزیه داری بنماید و بنار باره و پیغمبریهان و سکیهان و انگکان و کوران پیر زمان و بیست و  
 پایان را و یوان امید و شادی بسیار دختران نالینا کنانید از جمیع لوازمات فراخ حال  
 نمود که همه با دعای از یاد عمر و دولت جعفر پر نور شب و روز مشغول اند نیکذات است  
 در درگاه یوسف صاحب باغ و کسب عمارت با ایشان پایه کلان تخیل با ندادت آورد که خلقت  
 خدا را نیز میسر و نیز در انکه می بر سر سینه که و شریف باغ و عمارات نو احداث نمود هنوز کارها نجا  
 جانیت ازین همه صفات مستثنی روزگار است

## حسن افزابانی

دختر ارم بانی بر جمیع حرکات منشاء و سنات وارد و شاد می دختران نالینا کنانیده و نیز بر آمد  
 کارهای بسیار مردم عالیخانان از حضور پر نور نموده مشهور روزگار گشت

## پایان

در حینیکه وزیر بخش دختر گوری بی در خانه جعفر یار جنگ گو که نوکر بود و صاحب اولاد شد پایانی  
 در حال آواره گی همراه وزیر بخش نفس مینمود بعد رفته رفته در علم موسیقی بهره کامل بهرسانیده  
 بر مرتبه و درجه بلند از باریانی حضور پر نور رسید سر و سرانی نزلت کار بسیار خوب است

### بچوبانی

نیز در علم بوینی بسیار خوب و باریاب حضور پر نور و بر آید کار خلق الله نیز بسیار نمود و کار خیر قضا می کند هرگز

### شرفین جی

بمشیره زمین جی او عجب صاحب جمال بود و پشیمان او غزالی حیرت بخش تماشای بود و موسی مشکین  
بایش شک شب و بچو چون چشک زمانه خورد و زمین بهار و بعالم دیگر آورد شرفین جی حسن  
و جمال از و زیاده تر و در علم بوینی بهره کامل دارد و همواره به بخیرای حضور پر نور معمور ۱۰۰۰

### کریم کنور

مشهور به نواب عجب ایم با مزه بسیار صاحب مقدر و یاد و وسط طایفه خود همواره باریاب صاحب گیر  
و در آویست و اخلاق و فرقتی نهایت لیاقت دارد

### وزیر بخش

دختر گوری جی در خیال و کت و دهرت و ترانه و غزل و پیا و شمیری و داد و در اول و قول و قولانه گویت  
و سنگیت و پر بند کامل فن و بی نظیر است که هیچکس از طوایف بلده به مقابل اشش نمی آید و  
جعفر یا جنگ مرحوم کو که حضرت مغفرت منزل و بروی عاصی که شکر کمال بود از او ستادان  
مذکور صدر که ذکر ایشان گذشت تعلیمها رفتی و اینده خصوص از خواج بخش که در سازنگ نواز  
تا الان احد مثل او پیدا نشد چهار و پیر و زمین یافت و اینده بود و سی هزار و پیر و خسیج  
تعلیم صرف شد و ریولا هر طایفه که از بندگی آید برای مقابل او و وزیر بخش میرد معتمد طویلیان  
هنر نیز و در نجای لازم سرکار مثل عاشورن و متناب غیره قیاس بر صد طایفه است که ملازم سرکار  
و غیره هستند اما بوقت نصف شب یک طایفه بهتر اگر خواهند بهر سیدن شکل تراست الله  
تقدس و تعالی این بلده حیدرآباد فرخنده و بنیاد را و این بادشاه فرخنده نهاد و ایا ایا ایا

آباد و در کله طور عجایبات و غرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناه خوشبخت کلام آنجم سپاه است

## ذکر نقایح نوبت با جترین روشن چو کی سرکار

نقایح نوبت علی الخصوص چو کیهای هندوستانی که در سرکار ملازم اند موثمنان نوازان بان خوش صدالی زمینوازند که دل کسین مهین محو خوشنوی ایثناست و میگردد و البته از بست پنج چو کی کم نخواهند بود و با جترین روشن چو کی اوزنگ آبادی کیتیای عصر اند بالباس عالمگیر سهو پر سح های کار مقیش هر گاه بوقت لعنت اللیل و گشت اطراف دولتخانه زمینوازند جان از قالب میکشند روح تازه در پیکر ایشان میدهند اکثر از حضور انعامها در آنوقت یافته اند و روح در قالب مرده می اندازند و با جترین حیدر آبادی باینها نمیرسند اما از سابق ار استه شده اند و تمام شهر از صد طایفه کم نخواهند بود که سواهی نوکران اجوره دارد و در هر شادی و رسم و عرس و غیره معمور کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت در تمام بلده حیدرآباد و بیرون آن چه پرخانهها امیران سرکار و چه در درگاه های بزرگان کرامت نشان و چه بر سر معبد آهند و ان سوائے چو کبیات حضور پر نور و مرشد زاده های بلند اقبال یکصد جانشان روز بلکه زیاده نوبت نواختن میشود

## ذکر گزریان نوازان

گزریان نوازان سرکار البته از صید بر بنان هندوستانی کم نیستند و مرشد زاده های عالی تبار سواهی امیران و مبدران و درگاه ها و جاتره ها و غیره که حساب آن نیست

# تذکره شطرنج بازان کامل فن ملازم سرکار و غیره علاء اول شاه و سربازان

## فصیح اللہ شاہ

اینها کاملان این فن اند هر گاه و مقابل با هم همیشه علاء اول شاه غالب می آمد اما دیگر استادان شهر  
 چه امراد چه غیر از علاء اول شاه بازی نبردند تا این انتقال علاء اول شاه - شطرنج نیست است  
 که سیکندره و صدر و پهل و در و بیکر و می آید اما یک بر زمین ازین آمده بود که شطرنج غایب میباشد  
 یعنی او نمود در حجه نشسته میگفت و آدم او مطابق حکمت مهره بیندازد و بازی میرود اما علاء اول شاه  
 رو بروی مهاجران و در غالب بر همه میبازد و مایه هم بیشتر خود دیده است

## حقیقت هر دو سرالو پیر چیر را با اول سمنی عالم

این هر دو قوم پو پو پیر که بعضی اهل سنت و بعضی امامیه اند بعد از حضرت مخفرتاب ازین روز با یک  
 سورت و ربله آمده بودند این سرای قیوم را پسند کرده فرود آمدند و سرای مذکور ازین بلاتین  
 قطب شایه است و این سرالو پیر بزرگان این قوم اهل اسلام و ایمان شده اند و نیز هستند  
 مستورات ایشان همه با عفت و نعمت و صواب ریاضت نماز و متقی و متولان بسیار اند و در اینها  
 هم شایه و هم سنت جماعت اند که اهل سرای بزرگ و سرای خرد و در این حضرت مخفرتاب پیر و سر  
 ایشان بصیافت رونق افزا شده بودند و طعام خوبی می خوراندند و یقیناً محرفوت الین  
 چو دهری خسیل ایشانند کمال خوب است که

الطهارتی آید

# ذکر بنگاه و غلبه و سوره دیوانی و بسنت خمی زور و شور و هلی و غیره در بلده

## جید را با و بسنو سواو

بر روز و سوره تمامی خلعت خدا بندوان برای غایتیدن و خندان زرت که در زبان ایشان آنرا  
 آرزو و طلا گویند یعنی بخود میدهند که در خندان زرت به یغمانبرده بلکه طلا را حاصل کرده برائے  
 بسنت تمام سال آورده بالاتی خانهای خود مانند ختم میروند و اهل اسلام برای دیدن تماشا  
 و تحلف های سواری عمایدین با تو زک فیلمان و عمار پیا و اسپان بیشمار هزار اهل حسره  
 و غر با پایاوه بهر سرد و روزه بلده بیرون میروند علی الخصوص طفت در روزه علی آباد که  
 در باغ راجه راجه را و جل جلاله شاهای مجید جاترا میشود و سیر عجیب است و در موسم  
 دیوانی چرانغان در تمام شهر پیوسته و بازار چارکمان و چوک چارمنار و خانه بخانه و دو کاکین  
 به دو کاکین و در آن طرف جو بار و ریاط و اڑیان روشن میکنند و علی بن القیاس رقص طوایفیلان  
 تاسه و در خانه بخانه امیران و سرداران اقوام هند و آتش بازی هزار بار و پیه برف میسازند  
 شاهای قدرت خداست خصوصاً در مکان مهاراجه بهادر طوایف تمامی بلده از ادنی تا اعلی  
 حاضر شده رقص میکنند و روشنی بسیار میسازند و تمامی ارباب نشاط العاهلانی یا بنده خراج هزار بار  
 رو پیوسته و در بیستم مهاراجه بهادر بر روز مقرری بسنت و حضور پر نور میسازند با جواهرات  
 و جوڑه رنگین بسنتی و سباب رنگ پاشی از تمقره با و عبیره و گللال هزار بار لایق نشانان با جلوس  
 و کشتیهای جواهرات و نشان و نوبت و پلاشهای بار و شامیاز و تقری مخرلی بالای کشتیهای  
 مذکور و سبوحه های رنگ زعفران و شهاب بهر منتقش رنگازنگ و تا هشت روز سیر لایق و نشان فرمودند

خود بدولت در بیخ باغ که سابق مذکور شد معذرتا شنای اطراف بلده در باغهای و تماشای لاله  
 و افرازان و پوست نادر است و نیز در باره دوری میر عالم حوم که سراج الملک بهادریسیانت تصور پر نو  
 بتکلف مینماید و در موسم نوروز شروع سال بر فراز کوه تخیل شمس و برج محل جزیره و جواهر معمولی از دیوانی  
 بخصور پر نور میگردد و نیز از نزد امیر کبیر بهادری جزیره عمده و جواهر اعلی و خل سرکار میگردود  
 امرا و خانزادان سرکار مجموع نزد امیرگزرا نند بطور روز عیدین تا نه روز پیشنما میباشند و طعامها  
 رنگارنگ بنامی خانزادان علی قدر مراتب و مناسبت تقسیم می آید و بنجطابها و جاگیرات و منصبها  
 و سرافرازیهای خدمات و جواهر سر بلند و ممتاز میگردد و در موسم هولی خانه بنجانه کوکبوزنگیاشی  
 و رنگ و دوت و فی میباشند و همه طوایفان رقاص جا بجا موعود هر صاحب مقدر  
 پیش از ایام هولی اندام بالاسی کسی مسلمان قله رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادری از نیمه  
 تا سیزدهم طلسم هولی عجیب و غریب میگردد و به امیران سرکار موعود رنگیاشی میشوند آنها که میروند  
 میروند و آنها که نمیروند نمیروند تکلیف شاکه نیست اختیار است بر روز هولیندی تا دو پیر روز هوز هوز  
 و کاکین بازار هندی دشت و خاک و گل و لاله دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست در میان  
 خود با گوارا میکنند خصوصاً ماه واریان شبیه شمال مانی دیوان خود میسازند و تماشای  
 میکنند و سانیسان و پوریه با تاهشت روز دیگر و هوک نو آخته خانه بنجانه رسیده است  
 میگردند و انعامها میگیرند اما سانیسان و نه میزنند و چین با خوب میسازند و نیز طوایفان  
 رقاص بلده نیز تقلید سانیسان و انفا کرده بخوشی و خواهرش سامبین ناواقف از علم موسیقی  
 در مجلسها و محفلها چین با میسازند و دیگران عیب میدارند یکی از ذکر الباس مردان می آید  
 و او میرقصه و اینها همه زنان طایفه چین با میسازند و در میانو از نه چنانچه یک زن رقاص موسم  
 بتار طایفه خود در بین نقش معمور است اینچیکه در زمان پیشین عیب بود اما اینتر شده است

اگر کسی قوال کسبت یا دهرت یا خیال عمده شاه سدرنگ با تاتار خان و غیره با کالمین این عالم  
 را سراید که همه در آگ و راگنی مملو باشد سامعین این زمان میگویند که این صاحب استخوان اکبر با شاه  
 اچرا از کور برمی آری چیزی از پیله یا شمیری یا او را یا چنین مخطوطا کنند که دل مانوشنود شود  
 و ای بر فهم و ادراک ایشان ما در حضور پر نور معمول است که سوای کسبت و دهرت و خیالهای  
 عمده ایست تا دان سابق و حال چیزی که در آیینان راگ راگنی مملو باشد دیگر از سر و سبک  
 بعضی نمیرسانند و نیز بعضی عمایین و نمایان این علم را حال همین است العرض از پر و خست  
 و نوازشات بادشاه عام پناه آدم الله اقبال و عمره حال بندگان مصروف خوشی و خورمی است  
 اول تعالی شانه تا ابد الی بر سلامت دارد

# خانکد لطیف

خانم از مصنف

الحمد لله والمنه که این تایخ گلزار آصفیه در محنت سه سال که کار چند ساله بود تصنیف قالیف  
 و تحریر عاصی سر پامعاصی خواجه علام حسین خان النخاطب خان زمان خان در آمد الله تعالی  
 و تعالی پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول اول صاحبان ادراک و انکار فرمایید که لایق خط  
 ایشان نیست و قابل نذر شان هم نمی بینیم اما بقول شاعر شعر پای طبع پیش سلیمان بدون  
 عجب است ولیکن بهتر از مورده لهذا برای نذر بادشاه عالم پناه پنجم سپاه که نام نامیش



و ام شمس در دیباچه جلوه فرات میجواید که بگذراند شعش

کزی پذیرا شود هزاران شکر / چه کند بنیو اسپین زارد

تایزه عظم فلک نیلی قام زخوش عالم است نور جهان افروز جمال جهان آرای پادشاه عالم افروز باد

بحمد و آل الامجاد آمین رب العالمین

سال تاریخ بن خجسته ششم / یافت از لفظ به زبان غارم

از اصل نسخه مصنف کتاب گلزار آصفیه که بخط خود تمام نموده بود نقل پیدا گرفته شد و در احوال تمام  
چنین عبارت مقلوب مصنف مرسوم است (امروز که روز خجسته بیستم ماه جمادی الثانی سنه  
یک هزار و دویست و شصت هجری است این تاریخ گلزار آصفیه تصنیف عاصی بخط عاصی با اختتام و انصراف رسید

# تمام شد

۱۲۶۰

بقلم حکایت خان ابن جان و قلم چهره خان بزیلو که کی از زمین جناب منشی

بنیاز چرخان قلم نیاز چرخا بزیلو

